

عاملی اصفهانی و تعامل با روایات باطنی با رویکرد به کتاب مقدمه مرآة الانوار و مشکاة الاسرار

مجید معارف*
لیلا السادات مروّجی**

◀ چکیده:

از دیرباز محققان شیعه و سنی به بررسی باطن قرآن اهتمام داشته‌اند و تفسیر باطنی کم و بیش حیات خود را در میان مسلمانان حفظ کرده، و البته تحولاتی نیز پذیرفته است. در طول تاریخ تفسیر امامیه، روش برخی مفسران چنین بوده که در کنار تفسیر ظاهری، با استفاده از روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) اشاره‌ای به بطن آیه نیز داشته باشند، اما کتابی که به طور خاص تمام این روایات را در خود داشته باشد، کمتر یافت می‌شود. با وجود این، برخی صاحب‌نظران غیر شیعه کتاب مقدمه تفسیر مرآة الانوار و مشکاة الاسرار، تألیف ابوالحسن شریف عاملی اصفهانی (قرن ۱۲) را به عنوان «تفسیر باطنی» نگاشته شده توسط شیعیان و مرجع مهم آنان انگاشته، و دلیلی برای انتساب باطنی‌گری محض به شیعه قلمداد کرده‌اند. در این مقاله، ضمن معرفی کتاب و مؤلف، به بررسی شبهه فوق پرداخته می‌شود و مشخص می‌شود که مؤلف آن، به هر دو بُعد ظاهر و باطن قرآن توجه داشته است؛ ضمن آنکه اثر به دست آمده، صرفاً مشتمل بر روایاتی در حوزه باطن پاره‌ای از آیات است و هرگز معرف تفسیر کاملی از قرآن بر پایه رویکرد باطنی نیست. این کتاب در میان عالمان شیعی چندان شناخته شده نیست و نمی‌تواند مرجع تفسیری آنان بوده باشد. ضمناً شبهه انتساب مرآة الانوار و مشکاة الاسرار به عنوان مقدمه تفسیر البرهان، وجه علمی مناسبی ندارد.

◀ کلیدواژه‌ها:

روایات باطنی، امامیه، مرآة الانوار و مشکاة الاسرار، تفسیر باطنی قرآن کریم، تفسیر البرهان.

* استاد دانشگاه تهران / maaref@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری دانشگاه تهران و عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور / moraveji58@gmail.com

طرح مسئله

باطن قرآن کریم از دیرباز در مباحث قرآنی مطرح بوده است و محققان شیعه و سنی، به بررسی و واکاوی زوایای مختلف این امر اهتمام داشته‌اند. اصل وجود بطن یا بطونی برای قرآن از متفکات فریقین است و کمتر کسی آن را زیر سؤال برده یا مورد تردید و انکار قرار داده است. اگرچه تفسیر باطنی کم و بیش حیات خود را در میان مسلمانان حفظ کرده، در شدت و ضعف و نیز حدود و محتوا، تفاوت‌های چشم‌گیری پذیرفته است. در این زمینه، بیشترین تأثیر را فرقه‌های کلامی و مذهبی نوظهور داشته‌اند که به منظور شاهد گرفتن از متن قرآن و بازیابی عقاید خود در آن، غالباً بطن‌گشایی را اختیار کردند. البته این جریان در امامیه به گونه‌ای دیگر بود، زیرا پیدایش و حتی نام‌گذاری این گروه، به زمان حیات رسول الله ﷺ برمی‌گردد و پس از آن نیز، همواره از حضور و نظارت پیشوایان معصوم خود برخوردار بوده است. علاوه بر آن، انگیزه‌های کلامی و اهداف فرقه‌ای، اگر نگوئیم هیچ نقش، کمترین نقش را در بطن‌گرایی امامیه داشته است. اساساً روش برخی مفسران امامی چنین بوده که در کنار تفسیر ظاهری، با استفاده از روایات رسیده از اهل بیت (علیهم‌السلام) اشاره‌ای نیز به بطن آیه داشته، به ارائه تفسیری غیر از ظاهر بپردازند، اما در بیشتر این آثار، روایات باطنی^۱ به طور پراکنده در مقدمه (در قالب ویژگی‌های قرآن) و گاه در متن (ذیل آیه خاصی که بطن آن مورد نظر معصوم یا صحابی پرسش‌گر بوده) قرار دارند؛ از این رو، کتابی که به‌طور ویژه جامع این منقولات باشد، کمتر وجود دارد؛ البته با توجه به حجت دانستن ظاهر قرآن و تأکید امامان (علیهم‌السلام) بر این امر، عدم نگارش چنان کتاب صرفاً باطنی برای تفسیر قرآن توسط امامیه، توجیه‌پذیر است.

با وجود این، نگاهی اجمالی به یکی از کتب امامیه، ما را با پرسش‌هایی مواجه می‌سازد؛ نام کتاب مقدمه تفسیر مرآة الانوار و مشکاة الاسرار، تألیف ابوالحسن شریف عاملی اصفهانی، از عالمان قرن ۱۲ هجری است. در این اثر، از یک سو هدف و روش مؤلف، گردآوری تمام روایات مربوط به بطن قرآن اعلام شده، هرچند چنین تفسیری هیچ‌گاه به دست نیامده و تنها، مقدمه آن موجود است. این بیان انگیزه، در کنار عملکرد مصراة مؤلف در ارتباط دادن بطن قرآن با امامان (علیهم‌السلام) و بحث ولایت و اثبات امامت، برخی صاحب‌نظران غیر شیعه را به ارائه آرای خاصی درباره این کتاب سوق داده است، بدین ترتیب که آن را «تفسیر باطنی» نگاشته شده توسط شیعه دوازده امامی معرفی کرده‌اند، و کتاب مذکور را

دلیلی برای انتساب باطنی‌گری محض با اهداف کلامی و اثبات عقاید مذهبی به شیعه قرار داده و این عقیده را دیدگاه تمام آنان قلمداد کرده‌اند. از جانب سوم، این کتاب در میان عالمان شیعی، چندان شناخته شده نیست و در مجموع، جایگاه سؤال‌برانگیزی دارد. در این مقاله، به بررسی نظریه فوق و شناسایی کتاب از منظر تفسیر باطنی امامیه و نیز نحوه تعامل مؤلف با روایات مربوط به این حوزه، خواهیم پرداخت.

مقدمه

مؤلف کتاب، ابوالحسن بن شیخ محمد طاهر بن شیخ عبدالحمید بن موسی بن علی بن معتوق بن عبدالحمید فتونی نباطی عاملی اصفهانی غروی (۱۰۷۰ ق. اصفهان/ ۱۱۳۸ یا ۱۱۴۰ ق نجف) است. به گفته سیره‌نویسان، ابوالحسن، کینه نیست و نام اصلی اوست. (مدرّس تبریزی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۱) خاندان فتونی، خانواده علمی بنامی در نجف و در اصل اهل جبل عامل لبنان بودند. شهرت عاملی به لقب «شریف» به مناسبت سیادت مادرش (خواهر محمدصالح خاتون‌آبادی داماد مجلسی) است. (همان‌جا) عاملی اصفهانی جدّ مادری شیخ باقر پدر محمدحسن نجفی (۱۲۰۰-۱۲۶۶ ق) صاحب جواهر الکلام است. (تهرانی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲۰، ص ۲۶۴/ قمی، ۱۳۵۷ ق، ج ۱، ص ۵۱/ صدر، ۱۴۰۶ ق، ص ۴۴۲ و ۴۴۳) صاحب جواهر به این نسبت در برخی آثارش اشاره و افتخار می‌کند. (نجفی، بی‌تا، ج ۲۹، ص ۳۱۳ و ۳۲۴)

به گزارش محدث نوری (ر.ک: بی‌تا، ج ۳، ص ۳۸۵) در اولین طبع مستقل کتاب (۱۲۹۵ ق. تهران) و چند چاپ بعد، نام مؤلف به اشتباه و صرفاً در اثر عدم اطلاع ناشر، «شیخ عبداللطیف کازرونی» ذکر شده بود، اما در بررسی ما در منابع سیره و کتاب‌شناسی، فردی به این نام معرفی نشده بود و نوری این امر را «پدیده‌ای جدید و سرقتی لطیف» قلمداد کرده و ماجرای آن را به تفصیل بیان کرده و احتمال داده است که مسئول دوم طبع، عبارات «يقول العبد الضعیف الرّاجی لطف ربّه اللطیف...»، را اشاره مؤلف به عبداللطیف به عنوان نام خود تصوّر کرده است! (همان‌جا) اما به نظر ما، با توجه به فاصله میان دو کلمه و نیز تصریح مؤلف به «ابوالحسن شریف» در ادامه همان عبارات، این توجیه چندان پذیرفتنی نیست. عاملی از محضر دانشمندانی چون محمدباقر مجلسی، امیرمحمدصالح خاتون‌آبادی، سید نعمت‌الله جزائری، فیض کاشانی و حرّ عاملی علم آموخته و اجازه دریافت کرده

است. همچنین شاگردانی پرورش داده که از مهم‌ترین آنان، فرزندش ملا ابوطالب فتونی، پسر عمویش محمدمهدی بن بهاء‌الدین (معروف به صالح فتونی) قابل ذکرند.^۲

۱. ارتباط کتاب با تفسیر البرهان

بعد از یک نوبت چاپ مستقل *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* که گزارش ارتباط آن با *البرهان فی تفسیر القرآن* اثر سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ق) در توضیحات محدث نوری ذکر شده است (همان‌جا)، این کتاب در چاپ‌های بعدی همراه با *دورة البرهان* چاپ شده که به صورت مجلد قبل از جلد اول آن (غالباً بدون شماره جلد و به نام مقدمه) آمده است. حتی در آخرین چاپ (تاکنون) نیز - در سال ۱۴۱۹ق - چنین است. این وضعیت در بدو نظر چنین می‌نمایاند که *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار*، مقدمه *تفسیر البرهان* و لابد به قلم مؤلف آن است، چنان‌که در برخی چاپ‌ها این موضوع ذکر شده است: «و هی کالمقدمة علی تفسیر البرهان للمحدث البحرینی...» (برای نمونه ر.ک: چاپ اسماعیلیان، قم) حال آنکه توجه به نکاتی چند، صورت دیگری به موضوع می‌دهد:

نخست آنکه آنچه می‌توان از جملات محدث نوری نتیجه گرفت، این است که الحاق مقدمه *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* به *تفسیر البرهان*، صرفاً پیشنهاد یک ناشر و برای تکمیل آنچه ناقص می‌دانسته، بوده است و نه توصیه دانشمندی چون نوری، چه رسد به اینکه عاملی اصفهانی خود، این ارتباط را اراده یا بیان کرده باشد. نهایت چیزی که اجمالاً می‌توان احتمال داد، این است که محدث این پیشنهاد را پسندیده و شاید میان دو کتاب، رابطه‌ای دیده است، اما ما از این رابطه و سبب پذیرش پیشنهاد توسط وی اطلاعی نداریم.

از سوی دیگر در سرآغاز کتاب، مؤلف به نام خود (ابوالحسن الشریف) تصریح کرده (عاملی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ص ۶) و در غالب منابع سیره و کتاب‌شناسی معتبر نیز، انتساب کتاب به او و اشتباه بودن شهرت آن به مقدمه *البرهان*، تذکر داده شده است؛ از این رو نسبت دادن *مرآة الانوار* به بحرانی، هیچ وجهی ندارد، همان‌طور که ظاهراً کسی چنین ادعایی نیز نداشته است و صرفاً چاپ دو کتاب به دنبال یکدیگر و در یک دوره، ممکن است این شبهه را ایجاد کند. از سوی دیگر، عاملی غیر از ذکر نام خود در جایگاه مؤلف، کتاب تفسیری در دست تألیف را نیز نام‌گذاری کرده است (و سَمَّیْتُهُ...) (همان،

ص ۷) و اگر ارتباطی با البرهان در نظر می‌داشت، در همان نام کتاب به این امر اشاره می‌کرد، مثلاً *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار عن تفسیر البرهان!*

همچنین باید در نظر داشت که در چه صورت، فردی نوشتن مقدمه کتابی از شخص دیگری را به عهده می‌گیرد؟ نهایت امر آن است که مطلبی به عنوان تقریظ و تعریف و ستایش کتاب یا مؤلفش بنویسد، که البته چندان طولانی نمی‌شود. به علاوه آنکه تقریظ‌نویس غالباً در جایگاهی بالاتر از مؤلف یا در حکم استاد اوست. وفات بحرانی در سال ۱۱۰۷ق و وفات عاملی حدود ۱۱۴۰ق بوده است. با توجه به دوران زندگی دو مؤلف، احتمال رابطه علمی میان ایشان متفی نیست، اما در میان نام مشایخ و شاگردان هر کدام، گزارشی بدین مضمون موجود نیست. مطلب آخر اینکه عاملی اصفهانی در هیچ کجا اشاره‌ای به تفسیر البرهان ندارد و نمی‌توان ارتباطی را از سخن او نتیجه گرفت. نکته دیگر آنکه تفسیر البرهان، مقدمه‌ای مستقل به قلم مؤلف خود دارد و او به مطالبی مشابه موضوعات مطرح در *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* نیز پرداخته است؛ بنابراین، وجود یا الحاق *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* در ابتدای آن، نوعی تکرار بی‌سبب و بدون حاصل خواهد بود.

توجه به این امر نیز لازم است که عاملی اصفهانی قصد نگارش تفسیر کاملی را داشته و در سرآغاز نیز این نکته را یادآور شده، ولی امکان یا فرصت تکمیل نیافته است؛ بنابراین انگیزه‌اش از نوشتن مقدمه، گنجاندن آن در ابتدای تفسیر خود بوده است نه الحاق آن به تفسیری دیگر.

مسئله دیگر آن است که نوع روایات این دو کتاب، متفاوت است. بحرانی صرفاً روایات باطنی و تأویلات را نیاورده و موارد بسیاری را به روایات مرتبط با ظواهر قرآن اختصاص داده است، و این با هدف عاملی اصفهانی و روش اعلام شده توسط وی منافات دارد؛ به تعبیر دیگر در البرهان، مطلق روایات ذیل آیات گردآوری شده است، در حالی که عاملی اصفهانی به طور اختصاصی به جمع روایات مربوط به باطن قرآن نظر دارد و مقدمات کتاب نیز صرفاً در این زمینه‌هاست. این تفاوت در اطلاق و تقیید، تناسب دو اثر را خدشه‌دار می‌سازد.

همچنین با وجود روایی بودن هر دو کتاب، سبک نگارش و نحوه تعامل دو نویسنده با روایات تفاوت‌هایی دارد، بنا به اعلام عاملی و با ملاحظه عملکرد وی در برخی موارد-

که در ادامه خواهیم گفت. می‌توان نتیجه گرفت که *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* به شیوه تفسیر «روایی اجتهادی» است، زیرا عاملی درباره آیاتی که روایتی مربوط به تأویل و باطن آن به دست نیآورده، با استفاده از روایات عام و مطلق اقدام به اجتهاد کرده است. حال آنکه تفسیر *البرهان* به روش «روایی محض» (ر.ک: بابایی، ش ۸۳) تدوین شده است و هیچ اجتهاد و اظهار نظر خاصی از مؤلف در آن دیده نمی‌شود.

علاوه بر این، بحرانی در *البرهان*، بر اساس ترتیب کنونی قرآن، روایات ذیل آیات را گرد آورده است. در حالی که *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* که اینک موجود است، غیر از مقدمات و مباحث نظری، به معنای الفاظ قرآن بر حسب الفبا اختصاص یافته است. *البرهان*، گردآوری روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) از تفاسیر روایی متقدم مانند تفسیر فرات کوفی، تفسیر عیاشی، تفسیر محمد بن عباس ماهیار، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیر منسوب به امام عسکری (علیه‌السلام) و غیره است و به اعتقاد برخی محققان، نمی‌توان آن را «تفسیر» نامید. (ر.ک: ایازی، ۱۳۷۸، ص ۴۵) اما اصل *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* به گفته مؤلف آن، مقرر بوده که تفسیری از آیات قرآن باشد و با توجه به ذکر اکثر روایات منابع پیشین در این مقدمه، به نظر نمی‌رسد در بخش تفسیر به تکرار عین آن‌ها (مانند *البرهان*) می‌پرداخت و احتمالاً روایات دیگری مورد نظر او بوده است که *البرهان* فاقد آن‌هاست.

۳. بررسی کتاب از منظر تفسیر بودن

در بررسی *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار*، لازم است بدانیم که آیا این اثر، یک کتاب تفسیری است، یا تألیفی درباره علوم قرآنی یا حتی مجموعه‌ای روایی؟ و در صورتی که تفسیر بوده، مشتمل بر چه میزان از آیات و سوره قرآن است؟ در اینجا نخست به شواهدی حاکی از تفسیر بودن اصل کتابی که عاملی اصفهانی در صدد تألیف آن بوده است، اشاره می‌کنیم:

نخست آنکه عاملی در «سراغاز» می‌نویسد قصدش تألیف کتاب تفسیر مستقلی بر پایه روایات است، البته روایات خاص و به نحوی که از رموز کلام خدا پرده بردارد و دسترسی به آن برای خوانندگان آسان‌تر و بهتر باشد (عاملی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ص ۶) و سپس تفسیر وعده داده شده را نام‌گذاری می‌کند: «و سَمَّيْتُهُ مِرآةَ الانوار و مشکاة الاسرار». (همان، ص ۷)

عاملی اصفهانی و تعامل با روایات باطنی با رویکرد به... □ ۱۳

شاهد دوم در این زمینه، سخن او در پایان سرآغاز است که متن موجود را مقدمه تفسیر معرفی می‌کند: «پیش از آغاز کتاب، به بیان سه مقدمه سودمند می‌پردازیم که ذکر آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است.» (همان‌جا)

سوم اینکه در بعضی موارد توضیح کامل‌تر را به تفسیر سوره ارجاع می‌دهد؛ برای مثال، ذیل توضیح واژه «ادم» به مناسبت ورود آن در سوره بقره می‌نویسد: «در سوره بقره، اخبار و روایاتی راجع به این موضوع خواهیم آورد.» (ر.ک: همان، ص ۱۳۴)

شاهد دیگر این است که در آخرین جملات متن موجود یعنی پس از خاتمه مقدمات سه‌گانه‌اش، چنین می‌خوانیم: «این آخرین مطلب مورد نظر ما در مقدمات تفسیرمان خواهد بود، و بعد از این به خواست و مدد الهی، اصل تفسیر را شروع خواهیم کرد.» (همان، ص ۵۷۳)

این‌گونه تصریحات مؤلف به تفسیر خود و نیز به کار بردن مکرر دو واژه مقدمات و تفسیر (و اصل تفسیر) در کنار و مقابل یکدیگر، ما را در نوشتن تفسیری غیر از این متن و یا دست‌کم، عزم عاملی بر این نگارش به یقین می‌رساند.

نکته بعد این است که محدث نوری و صاحب الذریعه، این کتاب را تفسیر دانسته‌اند. الذریعه، نام کتاب را به صورت مرآة الانوار و مشکاة الاسرار فی تفسیر القرآن ضبط کرده است. (شیخ آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۰، ص ۲۶۴ و ۲۶۵)

صاحب الذریعه همچنین می‌نویسد که در نسخه‌ای به خط استادش محدث نوری، عاملی اصفهانی بعد از پایان مطالب تحت نام خاتمه، وارد «تفسیر سور» شده است: «خاتمه فی فصلین... قال فی آخره: هذا آخر ما أردنا إیراده فی مقدمات تفسیرنا، و شرع بعد هذا فی أصل التفسیر ثم شرع من اول سورة الفاتحة من قوله: روی أن النبی ﷺ قرأها یوم الغدیر، إلى أواسط سورة البقرة.» (همان، ج ۲۰، ص ۲۶۵)

کتاب‌شناس مذکور در معرفی نسخه چاپ‌شده، مقدمه دوم را تأویلات عام می‌داند و یادآور می‌شود که عاملی، تأویلات مخصوص هر آیه را در «خود کتاب» و همراه با آیه ذکر می‌کند. (همان‌جا)

اما از سوی دیگر، شواهدی وجود دارد که تفسیر بودن مرآة الانوار و مشکاة الاسرار را خدشه‌دار می‌کند. نخست آنکه چنین تفسیری از قرآن کریم به قلم عاملی اصفهانی به دست نیامده است. شیخ آقا بزرگ نیز اذعان دارد که بعد از مقدمات تفسیر، جز مقدار

اندکی از آن حاصل نشده است (همان، ج ۲۰، ص ۲۶۴) و بر حسب تتبع خود او، حداکثر میزان تفسیری که از گزارش دو نسخه موجود- یکی در کتابخانه میرزا محمد تهرانی عسکری در سامراء و دیگری در کتابخانه علامه شیخ علی کاشف الغطاء (در نجف)، که صاحب الذریعه هر دو نسخه را دیده است- به دست می آید، در مجموع شامل سوره های فاتحه، بقره (تا اواسط)، آل عمران، نساء (تا آیه چهارم) است. (همانجا) بر اساس مشاهده آقابزرگ (ر.ک: همان، ج ۲۰، ص ۲۶۵) می توان اقدام عملی عاملی اصفهانی به شروع تفسیر بعد از مقدمات- و شاید به عنوان جلد دوم کتاب *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار*- را مسلم دانست، اما نکته اینجاست که متن موجود به طبع رسیده، باز تنها قسمتی از همان اثر ناتمام نوشته شده- یا به دست رسیده- است، چرا که در آن، از تفسیر ناتمام مورد اشاره آقابزرگ نیز- که تا اواسط سوره بقره یا اوایل سوره نساء رسیده باشد- خبری نیست و تنها مقدمات است. ضمن اینکه صاحب الذریعه مجلد مقدمه را «درباره آنچه به علوم قرآن تعلق دارد» معرفی کرده، آن را بی نظیر می داند. (همانجا)

البته از جست و جوی نام مؤلف در پایگاه اینترنتی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (در قم)، علاوه بر نسخه های موجود به نام *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار*، نسخه ای دیگر به تألیف ابوالحسن فتونی (به شماره ۳۶۰۹) به دست آمد که تحت عنوان تفسیر القرآن الکریم است. در مورد ارتباط این نسخه با *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* در توضیح فهرست نگار این کتابخانه چنین می خوانیم: «این تفسیر (نسخه ۳۶۰۹)، بنا بر آنچه بر روی برگ اول آن نوشته شده، برابر است با آنچه در تفسیر *مرآة الانوار* مؤلف، معروف به *مشکاة الانوار* آمده است، و مشتمل بر مقدمات و تفسیر قرآن تا سوره صفات می باشد، و از آغاز و انجام آن افتاده است.» (حسینی، بی تا، ج ۱۰، ص ۹-۱۰، کد ۳۶۰۹) این مطلب یعنی وجود تفسیر تا سوره صفات، در گزارش های الذریعه دیده نمی شود. مگر اینکه این نسخه، همان متن مفقود و به دست نیامده بخش تفسیری *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* باشد که عاملی اصفهانی نگاشته بود و اینک در کتابخانه مذکور وجود دارد، اما خبر یا نسخه ای از آن به اطلاع آقابزرگ و استادش محدث نوری نرسیده است.

همچنین در توضیح کتابخانه مذکور، احتمال داده شده که «گمان می رود که این تفسیر را مؤلف در ابتدای امر نوشته، سپس به تفصیل آن پرداخته، و آن تفسیر تفصیلی ناتمام مانده است.» (همانجا) بر اساس این نظر، *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* موجود در دست

ما، یک تفسیر اجمالی و موجز است و پس از اتمام آن، باز عاملی قلم به تفصیل و تکمیل رانده، و در این تفصیل کار تفسیر به سوره صافات رسیده و متوقف شده است. اما به نظر می‌رسد این احتمال قابل پذیرش نیست، زیرا اولاً *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* کنونی بر سبک و سیاق تفسیر سور و آیات نیست، بلکه به تصریح مؤلف، مقدمات تفسیری است؛ ثانیاً چنانچه او مانند برخی از مفسران دیگر قصد «چندگانه‌نویسی» در تفسیر را داشت، به این تصمیم و روش خود در همین مقدمه اشاره می‌کرد، در حالی که چنین مطلبی در سخن او نمی‌بینیم.

باری، مشخص نیست که چه کسی و با چه انگیزه‌ای قسمت سور تفسیر شده را از مقدمات جدا کرد، و آیا بعد از آن، هیچ‌گاه بخش تفسیری-ولو نامم-منتشر شد یا خیر. مسلم است، نخستین بار میرزا حسین نوری به استنساخ مقدمات اقدام کرد، اما علت اینکه وی رونوشتی از بخش تفسیری برنداشت، نامعلوم است.

از توضیحات فوق این نتیجه را می‌توان گرفت که کتاب *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار*، تفسیر بوده است، اما کتاب موجود تفسیر نیست، بلکه مقدمه تفسیر است.

البته نکته‌ای که هنوز جای تأمل دارد، حجم زیاد متن کنونی است که چه در چاپ‌های نخست به قطع رحلی (۲۳۹ یا ۳۶۲ صفحه) و چه در قطع وزیری اخیر (۵۹۲ صفحه)، آن را از قواره مقدمه می‌اندازد و یک مجلد مستقل را می‌طلبد و هنگام چاپ نیز چنین شده است. در پاسخ به این ابهام، باید به ساختار و محتوای درونی مقدمات و مقالات و فصول داخلی توجه کنیم، زیرا مؤلف در مقاله دوم از مقدمه سوم، به بیان تأویلات ۱۲۰۰ واژه قرآن (حدود ۲۷۸ صفحه در رحلی و ۴۳۶ صفحه در وزیری) پرداخته است که با جدا کردن این قسمت، حجم باقی‌مانده به اندازه مقدمه معمول تفاسیر خواهد رسید؛ به عبارت دیگر، به نظر ما همان قسمت اول قبل از این واژه‌نامه، مقدمه بوده و واژگان در حکم کلید ورود به اصل تفسیر، در این متن قرار داده شده است. بخشی که شاید اگر تمام تفسیر نگارش می‌یافت و به چاپ می‌رسید، به پایان آخرین جلد انتقال داده می‌شد.

۳. ساختار و فصل‌بندی *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار*

در بررسی کتاب از منظر تفسیر ظاهری یا باطنی، شناخت ساختار و محتوای فصول کتاب ضروری است. مؤلف در شکل‌دهی این اثر، ساختاری به شکل «مقدمه-مقاله-فصل»

را انتخاب کرده و بدین ترتیب، مطالب مربوط به یک موضوع را با نظم و تقسیم ذیل عناوین چیده است. مباحثی نیز با دو عنوان سرآغاز و خاتمه قرار داده است.

۱-۳. سرآغاز (ص ۷۵)

عاملی در ابتدای کتاب و قبل از مقدمات سه گانه، توضیحاتی درباره اثر خود آورده است که در این مقاله، نام «سرآغاز» بر آن نهاده‌ایم. اهم موضوعات این بخش از این قرار است: وجود بطن یا بطون برای قرآن کریم در روایات؛ ارتباط بطون قرآن به امامت و شأن اهل بیت علیهم السلام؛ تسامح بزرگان تفسیر در ذکر این روایات و ایجاد انگیزه تألیف کتاب در وی؛ روش کار بر مبنای ایجاز و اختصار، حذف اسانید، نپرداختن به ظاهر مگر در موارد لزوم، اجتهاد در موارد بدون تأویل در نصوص روایی، ذکر قرائت اهل بیت در هر آیه؛ قصد خود بر نگارش تفسیر بعد از مقدمات، و نام گذاری آن تفسیر به *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار*؛ توسل به امیرالمؤمنین علیه السلام و استمداد از او با تقدیم کتاب به ساحت آن امام.

۲-۳. مقدمه اول (ص ۶۱-۸)

با عنوان «توضیح حقیقت ورود بطن قرآن در امور مرتبط با دعوت به ولایت و امامت، همان‌طور که ظاهر قرآن درباره دعوت به توحید و نبوت وارد شده است.» این مقدمه خود شامل سه مقاله است: مقاله اول در بیان موارد مربوط به مقدمه اول بر اساس اخبار در پنج فصل سامان یافته است. مقاله دوم بیان می‌کند همان‌طور که بر اساس روایات تنزیل قرآن بر توحید و نبوت اشمال صریح دارد، باطن و تأویل قرآن نیز به کنایه درباره ولایت و امامت است. این مقاله نیز مشتمل بر پنج فصل است. مقاله سوم به ورود بطن قرآن در مسایل ولایت و امامت بر اساس اخباری دال بر شباهت راه و روش و اعمال این امت با امم گذشته اختصاص دارد. مؤلف برای این مقاله، فصول داخلی قرار نداده است.

۳-۳. مقدمه دوم (ص ۶۲-۸۷)

این مقدمه تحت عنوان «بیان تغییر ایجاد شده در قرآن، و اینکه همین مسئله سرّ ارشاد به امامت و ولایت و فضایل اهل بیت علیهم السلام و وجوب اطاعت از امامان معصوم در قرآن به حسب باطن و تأویل، و اشاره به آن در ظاهر و تنزیل قرآن با مجاز و رموز و تعریض است»؛ بدون تقسیم به مقاله در چهار فصل شکل گرفته است.

۴-۳. مقدمه سوم (ص ۵۵۳-۸۸)

عنوان این مقدمه «بیان برخی از تأویل‌های رسیده، یا قابل دریافت از بعضی روایات امامان درباره کلمات قرآنی و آیاتی که نص خاصی در تأویل آن‌ها به دست نیامده است» و شامل دو مقاله است: مقاله اول «در بیان برخی تأویلات خاص که به خاطر اهمیت و فوایدشان، لازم است جداگانه ذکر شود و بیشتر آن‌ها از قبیل مجازهای عقلی و مجاز در اسناد و کنایه و تعریض است، گرچه می‌توان بعضی را با تکلف و زحمت، از نوع مجاز لغوی به شمار آورد» که خود در هفت فصل و یک تذیل دیده می‌شود؛ مقاله دوم «در بیان سایر تأویل‌های عامی است که در غیر مورد خود نیز جریان دارند و با نصوص و ادله مربوط به خود بیش از یک موضع را در بر می‌گیرند به نحوی که در عنوان مقدمه سوم گذشت» این مقاله با ۴۳۶ صفحه بیشترین حجم کتاب را به خود اختصاص داده است.

۵-۳. خاتمه (ص ۵۷۳-۵۵۳)

عاملی، خاتمه کتاب را در دو فصل چیده است: فصل اول، بیان بخشی از روایات در تأویل حروف مقطعه قرآن، و فصل دوم شامل هشت فایده بدین شرح است: کثرت تأویل برای یک کلمه و توجیه این اختلاف، روش مؤلف در تفسیر (علاوه بر آنچه قبلاً گفته)؛ مراد از باطن حرام‌ها و حلال‌های قرآن که به ترتیب به پیشوایان جور و امامان حق مربوط است؛ روش مؤلف در تفسیر مبنی بر عدم ذکر ظواهر و انحصار در بیان تأویلات؛ مبنای مؤلف در تفسیر بر مجاز معنایی یا اسنادی و دیگر وجوه استعارات؛ اکتفای مؤلف به نقل (قسمت) مورد نیاز از حدیث و بیان کیفیت اخذ احادیث از منابع؛ مستند بودن تمام آنچه در تفسیر آورده به روایات امامان علیهم‌السلام؛ احادیث رسیده در اثبات رجعت و ضروری مذهب بودن آن. این فایده آخرین مطلب مقدمه تفسیر او است.

۴. جایگاه ظواهر قرآن مجید در مرآة الانوار و مشکاة الاسرار

گفته شد این کتاب با هدف جمع روایات باطن قرآن و تبیین ارتباط آن با امامت و ولایت تألیف شده است. (ر.ک: عاملی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ص ۶) از این رو، بررسی جایگاه ظواهر قرآن در آن (مقدمه موجود) ما را در داوری نسبت به عقیده و روش مؤلف

و اینکه آیا او مانند باطنیان اسماعیلی و غیره به باطنی‌گری پرداخته، یاری می‌رساند. از بررسی کتاب می‌توان موارد زیر را به عنوان عملکرد وی در این باره بیان کرد:

۱-۴. قرائن ترک ظاهر در کتاب

در کتاب، مطالبی دیده می‌شود که بی‌درنگ ما را با شبهه باطنی‌گری و انکار ظواهر قرآن در مورد عاملی روبه‌رو می‌سازد. برخی از این شواهد عبارت‌اند از:

۱-۱-۴. تصریح به عدم توجه به ظاهر قرآن

در سرآغاز می‌نویسد: «از پرداختن به تمام امور مربوط به ظواهر آیات چشم پوشیدم و متعرض آن نخواهم شد.» (همان، ص ۷) اما در ارزیابی این سخن باید گفت که نمی‌توان به صرف آن عاملی را باطنی دانست که بهای پرداختن به بطون قرآن را ترک ظاهر و یا انکار حجیت آن قرار داده است، زیرا او دلیل این تصمیم را از قبل تبیین کرده، انگیزه خود را جبران جای خالی باطن در تفاسیر عنوان می‌کند. (همان، ص ۶) در خاتمه نیز علت دیگر این ترک را پرهیز از تطویل معرفی می‌کند. (همان، ص ۵۶۶)

۲-۱-۴. عدول از ظاهر قرآن بر مبنای روایات

عاملی در مواردی به ذکر این رویگردانی پرداخته و مبنا و دلیل آن را از روایات استخراج کرده است و استبعادی در این مسیر نمی‌بیند؛ برای نمونه، در مقدمه سوم- مقاله اول به بیان روایاتی در این زمینه‌ها پرداخته است، از جمله اینکه: مراد خداوند در بسیاری از الفاظ و خطاب‌های قرآنی به ظاهر عام، به‌ویژه بعضی افراد قابل صدق مانند ائمه علیهم‌السلام یا پیروان و دشمنان‌شان بوده (همان، ص ۸۹)؛ مخاطب خداوند در باطن و تأویل، در بسیاری از موارد خطاب یا وصف امم گذشته (به حسب ظاهر) امت پیامبر بوده (همان‌جا)؛ خداوند گاهی بر اساس باطن و تأویل مخاطبی را متفاوت از آنچه در ظاهر فهمیده می‌شود، اراده کرده و قرآن را بر روال «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» نازل ساخته است. (همان، ص ۹۰) به نظر او، گاه مرجع ضمیر صریحاً ذکر نشده بلکه باطن و تأویل مقصود بوده است. (همان، ص ۹۲) مورد دیگر عدم استبعاد، حمل عبارات ماضی بر مواردی مربوط به آینده است، همان‌طور که به نظر او، بسیاری از تأویلات چنین اقتضا می‌کند. (همان، ص ۹۴)

در ارزیابی این موارد لازم است به مبنا و روش او در تأویل توجه کنیم. وی به دنبال تبیین وجه ارتباط روایات با آیات و از طرف دیگر پیوند دادن مفاهیم قرآن با رسول اسلام و امامان علیهم‌السلام است؛ از این رو بعید نیست که به این روایات اعتماد داشته و به عنوان

تأویل آیات ذکر کرده است. البته در برخی از موارد فوق که با عناوین کلی و در قالب یک فصل قرار داده، روایات معدودی آورده و تعداد اندک آن‌ها او را از این عنوان‌گذاری‌های تعمیم‌آمیز باز نداشته است. گفتنی است همین عناوین کلی، اعتراض برخی صاحب‌نظران غیر شیعی را برانگیخته و (بدون اشاره به نام عاملی و کتاب او) تمام شیعیان اثنی عشری را به باطنی‌گری صرف متهم ساخته است. (ر.ک: ذهبی، ۳۹۶ق، ج ۲، ص ۳۰-۳۱)

۲-۴. قرائن توجه عاملی به ظاهر قرآن

از سوی دیگر، نشانه‌هایی در روش و عملکرد مؤلف وجود دارد که حاکی از توجه ویژه وی به ظواهر قرآن کریم در کنار بطون آن است. برخی از این قرائن عبارت‌اند از:

۲-۴-۱. وجوب ایمان توأم به ظاهر و باطن قرآن

به تعبیر او، کسی که ظاهر قرآن را انکار کند، کفر ورزیده است؛ گرچه به باطن آن اقرار داشته باشد مانند باطنیانی از میان خطابه و برخی اسماعیلیه، که معتقد به سقوط عبادات هستند. وی طرف دیگر این مسئله را نیز کفر می‌داند. (همان، ص ۲۱) در خاتمه نیز ضمن لعن باطنیان و برائت از آنان، کسی را مجاز نمی‌داند که وی را از معتقدان به باطنی‌گری محض بشمارد. (همان، ص ۵۶۶)

۲-۴-۲. مبنا بودن ظاهر قرآن

عاملی، به نقش ظاهر قرآن در مسائل اصلی اعتقادی اذعان دارد و به انکار آن نپرداخته است. او مقدمه اول را با این عنوان سامان داده که باطن قرآن درباره امامت و ولایت است و ظاهر آن در مورد توحید و رسالت و نبوت. (همان، ص ۸)

۲-۴-۳. بیان معانی ظاهری

مؤلف به استثنایی که بر تصمیم خود در سرآغاز وارد کرده، عامل بوده و گاه به معنای ظاهری نیز پرداخته است. از جمله در مقدمه سوم مقاله دوم قبل از ذکر تأویل برخی لغات به معنای لغوی و نکاتی مربوط به ظواهر اشاره می‌کند.

۲-۴-۴. لزوم تناسب ظهر و بطن قرآن

عاملی، بخشی از مقدمه اول (مقاله اول- فصل سوم) را به گردآوری روایاتی اختصاص داده که بر تناسب ظواهر و بواطن دلالت دارند. او یادآور می‌شود که در اینجا به کلیات به

دست آمده از این اخبار می‌پردازد، و وجوه مورد اشاره را در بخش‌های دیگر از جمله در مقدمه سوم خواهد آورد. (همان، ص ۱۵)

۴-۲-۵. روش فهم ظواهر

او معتقد است در فهم و درک ظاهر قرآن از ارشاد اهل بیت رسول خدا ﷺ بی‌نیاز نیستیم (چه رسد به باطن). (همان، ص ۲۶ و ۲۸)

۵. مدارک روایی مرآة الانوار و اعتبارسنجی آن‌ها

عاملی اصفهانی به آثار متقدمان و گاه معاصران خود، مراجعه و به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است. قدیم‌ترین مرجع مدوّن وی در این زمینه، مربوط به قرن اول است که کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی را مورد استفاده قرار داده است. بعد از آن به سراغ کتب موجود از قرن سوم در تفسیر (عیاشی، قمی) و حدیث (برقی، صفّار) می‌رود. از سوی دیگر و در میان متأخران و معاصران خود، بیش‌ترین اتکای عاملی به کتاب بحار الانوار استادش علامه مجلسی است و همواره از او با تکریم یاد می‌کند؛ البته با وجود نزدیک بودن عصر مؤلف به زمان تألیف تفاسیر البرهان و نورالثقلین، هیچ اشاره یا ارجاعی به این دو تفسیر در مرآة الانوار دیده نمی‌شود، هرچند تأثیر زمان اتمام و نشر یافتن آن آثار در سطح جامعه علمی را نیز باید در نظر گرفت.

عاملی درباره منابع خود در خاتمه- فصل دوم- فایده ششم، می‌نویسد که بیشتر آنچه نقل کردیم، از تفسیر قمی و بدون ذکر اسناد تا امام بود. وی دلیل این حذف را چنین بیان می‌کند که نقل این بزرگان، بهترین دلیل بر مآثور بودن آن تأویلات است، ولو تصریح نکرده باشند. (ر.ک: عاملی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ص ۵۶۷)

درباره تفسیر قمی، با آنکه خود وی از راویان موثق شیعه محسوب می‌شود (ر.ک: نجاشی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۰، ش ۶۸۰) و کلینی از او روایت می‌کند، انتساب تمام این تفسیر به او مورد تردید است و بسیاری معتقدند «این تفسیر که به صورت کنونی در آمده، آمیخته‌ای است از تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر ابوالجارود زیدی مذهب و روایات دیگران، لذا انتساب آن به علی بن ابراهیم، ارزش سندی ندارد.» (معرفت، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۲۶)

همچنین تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام که عاملی اصفهانی- هرچند کمتر از

تفسیر قمی- به نقل از آن می‌پردازد، در واقع مشتمل بر روایاتی است که در انتساب آن به معصوم علیه السلام جای تأمل است، زیرا گفته شده امام عسکری علیه السلام آن را املا کرده است و ابویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار آن را نوشته‌اند. راوی آن دو، ابوالحسن محمد بن قاسم خطیب معروف به مفسر استرآبادی است؛ که هر سه مجهول الحال‌اند. (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۴۷۸)

تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی از دیگر منابع *مرآة الانوار* است که البته در این تفسیر نیز اسانید روایات حذف شده و ارزیابی صحّت و سقم آن را مشکل ساخته است.

او از تفسیر معتبر عیاشی نیز روایاتی را نقل کرده است. عیاشی خود، روایات را با سند و در کمال دقت و اعتبار آورد، اما بدون جرح و تعدیل رها کرد و نقد و بررسی آن را به عهده سند ذکر شده همراه روایت وا گذاشت. البته برخی، از روی غفلت و با این عذر که در این دیار کسی را نیافتیم که دارای سماع و اجازه از مؤلف باشد، سندهای آن را حذف کرده و تنها به اولین راوی حدیث از امام اکتفا کرده‌اند.

از دیگر سو، عاملی اصفهانی به برخی تفاسیر معتبر و جامع شیعی مانند *التبیین* شیخ طوسی (م ۶۱۰ ق) نظری نداشته و در *مرآة الانوار*، اشاره یا ارجاعی بدان دیده نمی‌شود. با توجه به ویژگی‌های *تبیان* و روش اجتهادی مؤلف آن، این احتراز عاملی اصفهانی تا حدّی توجیه می‌شود.

در منابع روایی نیز از مؤلفان کتب اصلی حدیث شیعه چون صدوق و کلینی و مفید نقل کرده و به سایر آثار آنان نیز مراجعه داشته است.

درباره روش عاملی اصفهانی در استناد روایت به منابع، باید گفت وی اغلب به ذکر نام کتاب اکتفا کرده و در مواردی که کتاب معروف یا مشخص بوده است، تنها به نام مؤلف اشاره کرده و اطلاعات دیگری از جمله شماره جلد و صفحه، و یا شماره و نام فصل و باب نداده است. البته به نظر می‌رسد که تا آن زمان هنوز چنین شیوه‌ای مرسوم نشده بود. او خود در مواردی توضیح داده است که مثلاً در ذکر نام علی بن ابراهیم قمی به اختصار عمل کرده است. (همان، ص ۵۶۷) مواردی نیز به صورت مبهم وجود داشت که ما (هنوز) موفق به تکمیل مشخصات کتاب و زمان تألیف و نویسنده آن با استفاده از منابع کتاب‌شناختی در دسترس نشده‌ایم؛ برای نمونه، کتاب‌های *النصوص*، *فضائل علی* و کتاب *ابن الانباری* قابل ذکرند.

عاملی اصفهانی در این کتاب از منابع اهل سنت نیز بهره برده است. بخشی از این ارجاعات، در مقدمه دوم فصل دوم بوده، و امری بدیهی است، زیرا موضوع آن را نقل روایات تغییر و تحریف قرآن مجید که علمای غیر شیعه در کتب خود ذکر کرده‌اند، قرار داده است. (۱۴۱۹ق، ص ۶۷-۷۳) البته در غیر این فصل نیز از آثار آنان بهره برده است. این استفاده شامل کتب صحاح و جوامع روایی دیگر و چند تفسیر اهل تسنن است که در نوع خود و در میان آنان معتبر شمرده می‌شود؛ البته در میان این آثار، راجع به تفسیر ثعلبی، برخی صاحب‌نظران سنی انتقادهایی دارند. (ر.ک: ذهبی، ۱۳۹۶ق، ج ۱، ص ۲۲۷) که بیشتر به دلیل برخورد منصفانه ثعلبی با اهل بیت علیهم‌السلام و آیات مرتبط با آنان است، زیرا او از آوردن روایات خاصه و احادیثی در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام که مورد پسند عامه نبوده، خودداری نکرده است. (ر.ک: معرفت، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۴۵)

۶. بررسی وضعیّت عمومی روایات کتاب مرآة الانوار

روشی که مؤلف برای نگارش تفسیر خود اعلام کرده، «جمع‌آوری اخبار مربوط به بطون قرآن و ارتباط با اهل بیت علیهم‌السلام، و تبیین خلاصه مضامین آنها و الحاق نصوص هر آیه به آن و تنظیم در کتابی مستقل» بوده است. (عاملی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ص ۶) حال با توجه به آنکه گفتیم تفسیر مرآة الانوار به دست نیامده، ناگزیر به بررسی عملکرد او در همین مقدمه می‌پردازیم و تنها به صورت احتمال می‌توان گفت که روش تفسیری عاملی اصفهانی چنان بوده است. به هر حال ممکن است او در مسیر نگارش به اصلاح، تغییر یا تکمیل نکاتی که از پیش گفته بود، اقدام کرده باشد. بر اساس بیان مؤلف و مقدمه موجود، می‌توان روش عاملی را «روایی» ارزیابی کرد، اما با توجه به مواردی که به اجتهاد و تعمیم تأویلات موجود در روایات برای آیات بدون نصوص تأویلی پرداخته است، باید روش او را ترکیبی از روایی و اجتهادی به شمار آوریم.

گفته شد عاملی اصفهانی برای به دست آوردن تأویل و بطن قرآن کریم، در صدد استناد به روایات و احادیث رسیده از معصومان علیهم‌السلام است (و البته در مواردی به اجتهادی اعلام شده دست زده است) و علاوه بر روایات، به منابع دیگری چون ادعیه و زیارات نیز اشاره دارد. وی به این مطلب، در فایده هفتم خاتمه کتاب خود تصریح می‌کند که هر آنچه در این کتاب درباره تأویل آورده است، خالی از مستندی به دست آمده از امامان علیهم‌السلام

نیست و در بسیاری موارد- به‌ویژه جاهایی که دلالت آن پنهان و نیازمند اشاره به مستند بوده- به این امر اهتمام داشته است؛ البته یادآور می‌شود که گاه به اشاره به ترجمه واژه‌ها اکتفا کرده است، و دلیل این اقدام خود را ظهور حال و ضیق مجال یا به خاطر اینکه تکرار، لازم نیاید و کلام در اثر آن از سلیس بودن نیفتد، عنوان می‌کند و به خواننده کتاب اجازه نمی‌دهد در داوری عملکرد او، گمان دیگری برد. (همان، ص ۵۶۷)

بررسی روایات کتاب از جهت سندی و دلالتی می‌تواند راهنمای خوبی در تبیین جایگاه آن در منابع امامی باشد. در اینجا از دو منظر سندی و متنی به این ارزیابی می‌پردازیم.

۱-۶. بررسی سندی

از مباحث عنوان قبل روشن شد که بیشتر قریب به تمام روایات در این کتاب فاقد سند بوده، صرفاً به نام منبع یا مؤلف آن ارجاع داده شده‌اند. در این باره، مؤلف در سرآغاز تصریح کرده است که طریق ایجاز و اختصار را در پیش خواهد گرفت و در نتیجه از ذکر اسانید نیز صرف نظر می‌کند. (همان، ص ۷) او در فصل دوم خاتمه کتاب، دلایلی را برای این کار خود برشمرده است: عدم گنجایش کتاب؛ تأیید روایات به وسیله یکدیگر؛ تقویت صدور روایت از امام معصوم علیه السلام به جهت نوع ورود روایت؛ اشتمال متون بسیاری از این روایات بر قرینه‌هایی که به حق بودن آن اشاره دارد؛ تواتر معنوی این روایات بر تأویل قرآن به امامان علیهم السلام و ولایت آنان که جایی برای شک در صحت آن‌ها نمی‌گذارد و پذیرش آن را واجب می‌گرداند، هرچند که به نحو مرسل یا بالاتر از آن، با سندی ضعیف رسیده یا در کتابی ضعیف نقل شده باشند؛ اخبار دال بر عدم جواز رد و انکار آنچه از امامان علیهم السلام رسیده است و لزوم تسلیم به آن، و برگرداندن دانش آن به خود این معصومان در صورت عدم فهم این روایات. (همان، ص ۵۶۲ و ۵۶۳) البته این گزیده‌گویی را علاوه بر اسناد، درباره ذکر نام منابع و مؤلفان آن‌ها نیز می‌بینیم؛ برای مثال، می‌توان به استفاده از اسامی مختصر شده‌ای چون *علل*، *عیون*، *بصائر*، *قاموس*، *بحار* و... و نیز *عیاشی*، *قمی*، *صفار*، و غیر آن‌ها اشاره کرد.

عملکرد عاملی اصفهانی در نقل روایات باطنی در کتاب موجود از جنبه ذکر سند یا حذف آن را می‌توانیم در قالب تقسیم آن به نه قسم (با تلاش بر حفظ ترتیب بر اساس بیش و کم بودن موارد هر نوع) ارزیابی کنیم:

۱-۱۶. اشاره به نام منبع مورد استفاده یا مؤلف آن (و یا هر دو نام) که او از یک راوی قبل از امام، از امام گوینده روایت، نقل کرده است؛ بر اساس تحقیق ما این قسم بیشترین موارد را به خود اختصاص داده است؛ برای نمونه: «روی العیاشی و غیره عن جابر قال سألتُ ابا جعفر علیه السلام...» (همان، ص ۸؛ نیز ر.ک: ص ۳۸، ۹۵ و ۱۱۲)

۲-۱۶. تکیه بر اسناد صاحب تفاسیر یا منابع روایی که خود از آن‌ها نقل می‌کند. او با عبارت «یاسناده الی (یا عن) ...» امام یا راوی قبل از امام تا امام، در صدد اثبات یا دست‌کم القای مسند بودن اصل روایت در آن منبع است، هرچند خود به ذکر سند نپرداخته است؛ بدین ترتیب، میزان صحّت روایت نیز به اندازه همان منبعی است که اصل روایت را آورده و بر اساس آن باید داوری کرد. چنانچه از کتب معتبر و مؤلفانی که اهتمام بر صحّت روایات منقول در کتاب خود داشته‌اند، نقل کرده باشد، می‌توان حدیث را پذیرفت، در غیر این صورت، روایت نیز محکوم به ضعف است؛ برای نمونه: «روی علی بن ابراهیم یاسناده الی ابي عبدالله علیه السلام قال...» (همان، ص ۶۲؛ نمونه‌های دیگر ص ۱۱، ۵۷، ۱۰۲، ۱۲۵ و ۳۸۳)

۳-۱۶. نقل از امام تنها به واسطه نام منبع یا مؤلف؛ این روش را بیشتر در مقدمه سوم- مقاله دوم که به تأویل کلمات اختصاص داده، به کار برده است؛ برای مثال: «فی تفسیر العیاشی عن الصادق علیه السلام...» (همان، ص ۱۱)؛ و فی معانی الأخبار و غیره عن علی علیه السلام و کذا فی إرشاد المفید عن الباقر علیه السلام أن...» (همان، ص ۶۴؛ نمونه‌های دیگر ص ۱۳ و ۱۷۳)

۴-۱۶. اکتفا به نام معصوم یا آخرین راوی، بدون ذکر منبع روایت یا مؤلف آن؛ به این ترتیب، امکان هرگونه ارزیابی سندی درباره روایت منتفی می‌گردد؛ برای نمونه: «و فی روایات عن النبی صلی الله علیه و آله...» (همان، ص ۳۱۹؛ موارد دیگر ص ۴۲۰ و ۵۱۴) در مورد راوی نیز می‌توان به «و فی روایة ابي بصیر عن الصادق علیه السلام» (ص ۲۹۵؛ نمونه‌های بیشتر ص ۱۲۴، ۳۱۸، ۴۸۸ و ۵۲۱) اشاره کرد.

۵-۱۶. گاهی به گونه‌ای کاملاً مبهم و مجمل می‌گذرد و تنها اشاره‌ای به اتکای تأویل به روایات دارد. او در این موارد از عباراتی کلی استفاده می‌کند، نظیر «و فی الحدیث أنه...» (ر.ک: ص ۵۱۵)؛ «یظهر من بعض الأخبار...» (ر.ک: ص ۲۵۹)؛ «فی بعض الأخبار...» (ر.ک: ص ۵۲۷)؛ «قد ورد تأویلها فی أكثر الموارد ب...» (ر.ک: ص ۳۲۳) بدیهی است چنین عبارات کلی و بدون ذکر نام کتاب یا راوی یا معصوم علیه السلام، روایت را از صحّت دور می‌سازد. همچنین در این زمینه می‌توانیم به مواردی اشاره کنیم که عاملی اصفهانی به

عاملی اصفهانی و تعامل با روایات باطنی با رویکرد به... □ ۲۵

منابع مأثور مشابه روایات استناد دارد، از جمله به زیارات معصومین علیهم السلام که به نحوی حاکی از تأویل کلمه یا آیه‌ای از قرآن به اهل بیت علیهم السلام بوده است. او در این موارد غالباً به عبارت «فی بعض الزیارات» اکتفا کرده است و بیشتر نمونه‌های آن را می‌توان در بخش تأویل الفبایی (مقدمه سوم - مقاله دوم) سراغ گرفت. (برای نمونه ر.ک: ص ۲۰۹ ذیل کلمه «الحافظ»؛ ص ۲۶۹ ذیل «الرّحم»؛ ص ۳۱۹ ذیل «الشّجر»؛ ص ۴۶۹ ذیل «الألباب»؛ ص ۵۵۲ ذیل واژه «الید»)

۶-۱۶. در موارد اندک و خاصی با عباراتی کلی و بدون توضیح و استدلال رجالی، به یک ارزیابی مثبت و گاه منفی درباره سند روایت اقدام می‌کند. در این زمینه از الفاظ «صحیح» (ر.ک: ص ۹، ۲۶، ۳۹ و ۹۴)، «کالصحیح» (ر.ک: ص ۱۱۱)، «ثقات» (ص ۲۷)، «معتبر» (ص ۳۶)، «متواتر» (ص ۳۷) و در مواردی از «مرفوعاً، رفعه إلی...» (ص ۳۸، ۴۹، ۵۲ و ۵۳۰) بهره می‌برد.

۷-۱۶. گاه داوری درباره روایت را با وصف ارزش و اعتبار کتاب منبع بیان می‌کند. از نظر او، نقل روایت از منبعی نامعتبر، لزوماً خود آن روایت را از صحت نمی‌اندازد، به‌ویژه اگر قراین دیگری بر آن یافت شود؛ برای نمونه پس از ذکر خبری طولانی از کتاب ریاض الجنان فضل الله فارسی که آن را از نظر اعتبار در حدّ بالایی نمی‌داند، به دلیل وجود روایات معتبر که مضامین آن را تأیید می‌کنند، می‌پذیرد. (ر.ک: ص ۵۱)

۸-۱۶. اعتماد عاملی اصفهانی به برخی از مفسران به اندازه‌ای است که گاه تأویل را بر اساس قول آنان و بدون استناد به معصوم علیهم السلام به دست می‌دهد. این رفتار در بیشتر موارد به تفسیر علی بن ابراهیم قمی که دلیل این اعتماد را در جای دیگر ذکر کرده (عاملی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ص ۵۶۷) مربوط است. (ر.ک: ص ۳۱۹، ۳۵۵، ۵۳۳ و...؛ نمونه دیگر ص ۲۹۵ درباره تفسیر مقاتل بن سلیمان) نیز مواردی را از مفسران تابعی یا اصحاب ائمه نقل و به عنوان تأویل یا بطن آیه در نظر می‌گیرد. (برای نمونه ر.ک: ص ۵۱۴ درباره مجاهد؛ ص ۱۰۲ جابر بن یزید جعفی؛ ص ۱۴۳ شعبی)

۹-۱۶. در مواردی بسیار اندک به ذکر سند روایت از مؤلف منبع تا خود امام علیه السلام اقدام کرده است؛ برای مثال: «و فی تفسیر القمی عن أبیه عن النضر عن حمید عن أبی عبدالله علیه السلام قال...». (ص ۵۹) البته در مواردی هم سند کاملی را صورت نداده و با عباراتی چون «بعض اصحاب» به اختصار دست زده است. (ر.ک: ص ۶۳) در این گونه موارد می‌توان

با بررسی رجال سند، درباره ارزیابی آن به نتایجی دست یافت که در صورت محتوای مقبول، حدیث را به دیده پذیرش نگریست.

۲-۶. ارزیابی متنی

با توجه به غلبه نگاه باطنی بر کتاب، در نخستین گام باید این ارزیابی را به موارد بیان شده به عنوان تأویل و بطون قرآن اختصاص دهیم. محتوای روایات مربوط به این حوزه را باید در عرضه بر مبانی اعتقادی استوار امامیه ارزیابی کرد. برخی از موارد آن ممکن است به گونه‌ای باشد که از منظر گروهی از امامیه که تفکر یا روش اخباری دارند، درست و خوشایند به نظر رسد، ولی از سوی اصولیان و مفسران اجتهادگرا کاملاً قابل نقد باشد. این مطلب به‌ویژه با در نظر گرفتن عصر حیات مؤلف که با اخباری‌گری قرابت داشته، اهمیت می‌یابد.

در برخی منابع روایی، مطالبی به عنوان بطن آیات مطرح شده که گاه در شأن قرآن و نیز اهل بیت (علیهم‌السلام) مورد اشاره در آن روایت نیست. از این جنبه، کتاب *مرآة الانوار تا حدّ* زیادی منزّه مانده است. از جمله درباره کلمات «بعوضه» و «ما فوقها» (بقره: ۲۶) که به ترتیب به علی (علیه‌السلام) و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تأویل شده‌اند (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۵۸)، عاملی اصفهانی تنها با اشاره‌ای به وجود چنین تأویلی، معارض داشتن آن را نیز متذکر شده است و از این طریق، به رد یا دست‌کم نپذیرفتن آن می‌پردازد. (ر.ک: عاملی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۶۴)

به عنوان نمونه‌ای از مواردی که می‌توان با عرضه بر اصول امامیه اعتبارسنجی کرد، بحث تحریف قرآن قابل ذکر است. این موضوع را ممکن است برخی اخباریان بپذیرند، در حالی که مورد انکار و مقاومت بسیاری دیگر می‌باشد. مؤلف - که مقاله دوم کتاب را در چهار فصل بدین مبحث اختصاص داده - روایاتی را به طور جداگانه از شیعه و اهل سنت نقل می‌کند و در صدد اثبات تحریفی از نوع نقصان در قرآن است (ر.ک: همان، ص ۶۲-۷۳) که بدیهی است با اعتقادات راستین شیعیان و تعالیم معصومان (علیهم‌السلام) منافات دارد. وی در فصل آخر این بخش، به ذکر اقوال علمای شیعی در باب تغییر قرآن و عدم آن پرداخته و استدلال منکران تغییر را باطل و ناکافی می‌شمرد. (ر.ک: همان، ص ۸۳-۸۷)

مطلبی که به طور خاص در زمینه تحریف قرآن و رویکرد مؤلف به آن قابل اشاره و محل اشکال است، «حدیث زندیق» است که عاملی اصفهانی در کتاب خود آورده و به شرح برخی نکات و مطالب آن پرداخته، ولی تحلیل و انتقادی ارائه نداده، بلکه آن را صحیح و صادر شده از منبع علم دانسته است. (ر.ک: همان، ص ۷۳-۸۳، مقدمه دوم- فصل سوم) در حالی که این مطلب- که در کتاب احتجاج ابومنصور طبرسی آمده و عاملی نیز از آن منبع نقل کرده است- در واقع «روایت» نبوده، بلکه از دید بعضی از صاحب نظران، «استدلال‌های مفصلی است در پاسخ یک زندیق که می‌پنداشت در قرآن تناقض وجود دارد و (طبرسی مذکور) آن گفت‌وگو را به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نسبت می‌دهد و شاید همه یا بیشتر آن فرضی بوده تا موارد استدلال و جدال احسن نشان داده شود، هر چند پاره‌هایی از روایات هم در لابلای آن گنجانده شده است. به همین دلیل، این گفت‌وگو را- با این طول و تفصیل و ناهماهنگی و آشفتگی- کسی جز او (صاحب احتجاج) نقل نکرده است.» (معرفت، ۱۳۷۹، ص ۱۹۹)

۷. بررسی شبهه باطنی بودن تفسیر مرآة الانوار و مشکاة الاسرار

شبهه یا انتقادی که- به‌ویژه در بیان صاحب نظران غیر شیعی- درباره مرآة الانوار و مشکاة الاسرار مطرح شده است، «نماد تفسیر باطنی شیعه دانستن این کتاب» است. در این بخش به نظریات، زمینه‌های ایجاد شبهه و پاسخ‌هایی به آن خواهیم پرداخت.

۱-۷. بیان آرای صاحب نظران

در آغاز مناسب است اشاره کنیم که در سال‌های اخیر با گسترش شبکه‌های اینترنتی و فراگیر شدن استفاده از آن به لحاظ هدف و مخاطب، در بسیاری موارد با ایجاد پایگاه‌های اعتقادی- کلامی و ارائه متن کتب، از این وسیله یا امکان در جهت مقاصد دینی یا مذهبی بهره‌برداری می‌شود. در مورد مرآة الانوار و مشکاة الاسرار و مؤلف مجهول آن کازرونی نیز مطالبی از «موقع»‌های غیر شیعی می‌توان به دست آورد که نشان‌دهنده توجه جدید به آن و استفاده مکرر همراه با انتخاب و تقطیع محتوای این اثر، برای معرفی شیعه مطابق دیدگاه‌های خود است. پیش از آن نیز نویسندگانی از اهل سنت در آثار خود به مرآة الانوار و مشکاة الاسرار با دیده تردید نگریسته‌اند؛ از جمله می‌توان از دو دانشمند معاصر نام برد:

۱-۱-۷. محمد عبدالعظیم زرقانی (وفات ۱۳۶۷ق)

وی در کتاب *مناهل العرفان فی علوم القرآن* در بخش مربوط به تفسیر شیعه، آن را یکی از اقسام تفسیر به رأی مذموم و در جهت اهداف کلامی برمی‌شمارد، آن‌گاه با هدف معرفی تفسیر شیعه، در کمتر از یک صفحه «تنها» به کتاب *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* (با اشتباه در ذکر نام مؤلف) اشاره می‌کند و می‌نویسد: «این تفسیر، تأویلاتی مشابه تأویل باطنیه را در بر دارد؛ برای مثال، مؤلف برای واژه «ارض» تفاسیری ارائه داده مانند دین، امامان علیهم‌السلام، شیعیان، قلبی که جایگاه دانش است، اخبار امت‌های گذشته و موارد دیگر. بدین ترتیب می‌بینی وی (مؤلف *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار*) لفظی را که معنایش بر کسی پوشیده نیست، بدون دلیل بر معانی غریبی حمل می‌کند، و تنها چیزی که او را بدین سو سوق داده، سوار شدن بر مرکب هوا و تعصب کورمذهبی‌اش است و این بی‌تردید گمراهی‌ای در حد باطنیان و بهائیان است.» (همان، ج ۲، ص ۷۷)

۲-۱-۷. محمدحسین ذهبی (۱۹۱۵-۱۹۷۷ م)

او در کتاب *التفسیر و المفسرون*، علت انتخاب و معرفی *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* را قابلیت آن در معرفی عقاید امامیه به طور عام و مؤلفش به طور خاص قلمداد کرده، مطالعه آن را برای آگاه شدن از تأثیر اعتقادات مفسر بر تفسیر و تنزل دادن قرآن مطابق امیال شیعی خود اجتناب‌ناپذیر می‌شمرد. ذهبی، *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* را مهم‌ترین تفسیر شیعه (ذهبی، ۱۳۹۶ق، ج ۲، ص ۴۳) و مرجع مهم تفسیری امامیه (همان، ج ۲، ص ۴۶) قلمداد کرده است و خود از باب دفع دخل مقلد می‌نویسد که با وجود دست نیافتن به اصل «تفسیر» عاملی، به عوض و جایگزین بزرگی از آن در دارالکتب المصریه دست یافته که روش مؤلف و آرای او در فهم قرآن مجید را برای ذهبی رونمایی کرده است. (همان‌جا) به اعتقاد او «مؤلف به بیان معانی قرآن بر اساس اخبار رسیده از علمای اهل بیت علیهم‌السلام چه به صراحت و چه با استنتاج از اخبار عام- پایبند است. نهایت اینکه به صحت این احادیث اعتمادی نیست و درستی انتساب آن به ایشان نیز جای تأمل دارد.» (همان، ج ۲، ص ۴۹)

۲-۷. زمینه‌های معرفی *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* به عنوان تفسیر باطنی

به نظر می‌رسد در این باره، بیشترین زمینه را خود کتاب فراهم کرده است، زیرا با وجود دانش بالا و تألیفات قابل توجه عاملی، برخی مطالب و نوع عملکرد او نسبت به

روایات و بطون قرآن در این کتاب، قابل نقد و گاه نیازمند اصلاح است. مؤلف مطالبی بیان کرده است که در اولین نگاه، باطنی‌گری صرف را به ذهن متبادر می‌کند، به‌ویژه اگر با نوعی تقطیع و جدانگاری به مطالب کتاب به سراغ آن رفته باشیم. از جمله عاملی در همان صفحات آغازین می‌نویسد: «یکی از بدیهی‌ترین و روشن‌ترین امور، وجود ظاهر و باطن و تفسیر و تأویل برای هر یک از آیات قرآن کریم است، بلکه از روایات مستفیض به دست می‌آید که تعداد بطون هر آیه هفت و (یا) هفتاد است.» (همان، ص ۶)

علاوه بر آن، امکان برداشت اغراض کلامی برای بطن‌پردازی از جملات او بعید نیست، زیرا به تصریح، باطن قرآن را با مسئله امامت و اثبات آن پیوند زده است. او می‌نویسد: «احادیث بسیار که تا حدّ تواتر می‌رسد، بیان می‌کند که بطون و تأویل آیات و بلکه بسیاری از تنزیل و تفسیر آن‌ها در شأن ائمه علیهم‌السلام است؛ همه یا اکثر آیات فضایل و انعام و مدح و اکرام در حقّ اهل بیت و اولیای آنان است؛ همه یا اکثر آیات توبیخ و تشنیع و تهدید و تفضیح در مورد مخالفان و دشمنان آنان است، بلکه همه قرآن برای راهنمایی به سوی اهل بیت علیهم‌السلام و معلوم داشتن (شأن) آنان و بیان علوم و احکام و امر به اطاعت آنان نازل شده؛ خداوند بطن قرآن را در دعوت به امامت و ولایت قرار داده است، همان‌گونه که ظاهرش را در دعوت به توحید و نبوت و رسالت.» (همان‌جا) با این بیانات صریح، شاید ما نیز به این مسئله ظنّین شویم که عاملی، از ظاهر قرآن دست کشیده و بی‌دلیل تمام قرآن را به اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - خودشان یا دوستانشان و یا دشمنانشان - تأویل می‌کند. اتفاقاً عاملی از عملکرد سایر مفسران نیز انتقاد دارد که چرا اکثر علمای ما درباره بطن قرآن و ارتباط آن به اهل بیت علیهم‌السلام سکوت کرده‌اند و جز اندکی موارد، از نقل آن‌ها مسامحه کرده‌اند. (همان‌جا)

از سوی دیگر تأکید می‌کند که متعرض ظواهر آیات قرآن نخواهد شد و آن‌ها را در حاشیه و دست‌بالا به عنوان مکمل مطالب باطنی قرار خواهد داد: «از بیان تمام موارد مرتبط با ظواهر آیات پرهیز کردم، مگر مواردی که اشاره به ظواهر خاصّ و ویژگی‌های روایت، لازم بوده و تصریح به بعضی از آن‌ها حتمی باشد، که در آن صورت نیز به اقتضای مقام و مناسب روند و روش خود رفتار خواهم کرد.» (همان، ص ۷)

در مجموع با ملاحظه عنوان و متن مقدمات سه‌گانه کتاب، بدون توجه به اصول کلی حاکم بر بطن‌پردازی امامیه و نیز بدون آگاهی از اسرار و کارکردهای باطن در نگاه امامان

معصوم علیه السلام نگاه بدبینانه باطنی‌گری به آن سنگین‌تر می‌شود.

۳-۷. نقد و بررسی صحّت این انتساب

با مرور مطالبی که پیش‌تر درباره تفسیری و باطنی بودن کتاب گفته شد، در پاسخ به انتقادات فوق، توجه به چند نکته ضروری است:

۱-۳-۷. یک کتاب، یا یک مکتب

به نظر ما با وجود غالب بودن رویکرد باطنی در این کتاب و ارتباط دادن بطون به امامت و امامان، نمی‌توان آن را کتابی باطنی برای تفسیر امامیه قلمداد کرد. صرف ذکر مطالبی در یک کتاب، دلیل صحیح دانستن آن حتی از سوی مؤلفش نیست، چه رسد از سوی هم‌کیشان او که چه بسا به کتاب وی التفات چندانی هم ندارند. امامیه ضمن ارزش نهادن و بهره بردن از روایات در تفسیر، به آسیب‌های راه یافته در مجموعه احادیث اذعان و آگاهی دارد و همواره درصدد شناسایی و پالایش آن بوده است، لذا در مواجهه با روایات باطنی موجود در منابع تفسیری یا روایی امامیه دقت کافی نیاز است تا یک یا چند حدیث، عامل بدنامی و نسبت دادن اعتقادات نادرست به ایشان نگردد. به بیان دیگر، باید میان روایتی که در یکی از منابع یک مذهب- امامیه یا غیر آن- ذکر شده، با عقیده تمام پیروان آن تفاوت قائل شد. گاه روایتی در پاسخ سؤال یا فردی خاص و یا به تناسب موضوعی از لسان معصوم صادر شده که بدون توجه به متن سؤال یا شرایط زمانی و مکانی بیان آن، با ابهاماتی مواجه می‌شویم، حال اگر این مطالب ابهام‌آمیز را به عنوان اعتقاد و عمل پیشوایان و پیروان این مکتب معرفی کنیم، جانب تحقیق و دقت را رعایت نکرده‌ایم، لذا این یک کتاب است و نماینده مکتب فکری شیعه نیست.

۲-۳-۷. لزوم جامع‌نگری

برای داوری نسبت به کتاب و کشف اعتقاد نویسنده و مذهب او، باید سایر مطالب وی را نیز در نظر گرفت، نه با تقطیع و بزرگ کردن چند نکته که مورد اتفاق تمام عالمان آن مذهب هم نیست و به آن نقدها یا تکمله‌هایی دارند. حتی سایر آثار مؤلف را باید دید، چه بسا شخصی در کتابی مطلبی می‌نویسد، اما در اثر بعدی خود از نظر سابق برمی‌گردد و این رجوع را اعلام می‌کند. همچنین باید روش عاملی اصفهانی را در تفسیر، با سخنانش در مقدمات کتاب مقایسه کرد، شاید ادعا یا نظری داشته است، اما خود بدان

عاملی اصفهانی و تعامل با روایات باطنی با رویکرد به... □ ۳۱

ملتنرم نبوده و به نحو دیگری رفتار کرده باشد. البته تحقق این تحقیق به دلیل موجود نبودن «تفسیر» *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* عملی نیست.

۳-۳-۷. مجموعه تفاسیر امامی

به گفته عاملی، انگیزه نگارش کتاب احساس کمبود و خلأ موجود در تفسیر قرآن بوده است. انتقاد او از سکوت و تسامح سایر مفسران در نقل روایات باطنی و ارتباط آن به اهل بیت (علیهم السلام) نشان می‌دهد که روش باطنی در تفسیر امامیه غالب نبوده است و آنان بطن‌پردازان قوی و مصری نبوده‌اند تا چه رسد که این کتاب بتواند نماد و نمونه تفسیر باطنی شیعیان قلمداد شود؛ از این رو، *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* را باید در مجموعه کتب تفسیر و علوم قرآنی امامیه دید و بررسی کرد. اگر این کتاب را به تنهایی در نظر بگیریم، نتیجه بدیهی آن اعتقاد پیدا کردن به باطنی‌گری امامیه خواهد بود. یک‌جانبه دیدن کتاب و عدم توجه به بعد تکمیلی آن نسبت به سایر کتب (که از سخن مؤلفش به صراحت برمی‌آید) مانند تقطیع سخنان یک شخص و داوری درباره وی بر اساس یک جمله اوست.

۴-۳-۷. کم‌توجهی عالمان شیعی به *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار*

به نظر می‌رسد که *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* (حتی در حد مقدمه‌ای که از آن به طبع رسیده) از لحاظ اهمیت و اهتمام به آن، جایگاه متفاوتی دارد، زیرا از یک سو، با آن که سیره‌پردازان و عالمان شیعی، مؤلف آن را به عنوان فردی دانشمند و جلیل‌القدر ستوده و سایر کتبش را با اوصاف و تفصیل برشمرده‌اند، نسبت به کتاب *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* وی برخورد ابهام‌برانگیزی داشته‌اند. این کم‌توجهی را می‌توان به عوامل زیر مربوط دانست:

۱-۴-۳-۷. نقصان کتاب

با توجه به توضیحات صفحات قبل درباره ناقص بودن یا مفقود شدن بخش تفسیری *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار*، مرجع بودن اثری چنین ناتمام قابل تصور و تحقق نیست.

۲-۴-۳-۷. جامع و مانع نبودن

برای استفاده بجا و مفید از کتاب مرجع باید دو ویژگی جامع و مانع بودن در آن لحاظ شده باشد. بدین معنا که استفاده از آن، مخاطب را از مراجعه به سایر کتب نظیر (قبل یا بعد از آن) بی‌نیاز سازد و اطلاعات غیر لازم و بی‌ارتباط با قصد خواننده نیز در آن نباشد. اما هیچ یک از این دو معیار در *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* کنونی وجود ندارد. زیرا روایات خاصی در آن گنجانده شده که مربوط به تنها یک بُعد از قرآن کریم است، و

ظواهری هم که بدان پرداخته، در حدی نیست که نیاز تفسیری مراجعه کننده را برآورده سازد. از دیگر سو، مانع نیست، زیرا بسیاری از مطالب مطرح شده در آن از حوزه تفسیر خارج است و بهره بردن از مباحث تفسیری آن، نیاز به جست و جو دارد.

۳-۳-۷. غلبه بعد باطنی

با توجه به تأکید و توصیه اهل بیت (علیهم السلام) بر توجه توأم به ظاهر و باطن قرآن، عملکرد علما به ویژه در تفسیر به طور محض به باطن قرآن اختصاص نیافته است؛ بنابراین برای کتابی که صرفاً درباره بطون قرآن نوشته شده یا دست کم بیشترین تأکیدش بر بواطن است، نمی توان اقبال مهمی را از سوی بزرگان شیعی انتظار داشت. قابل ذکر است که اصل ارتباط بطون آیات قرآن کریم با اهل بیت (علیهم السلام) امری صحیح و پذیرفته و مبتنی بر روایات معتبر و نیز اصول اعتقادی استوار امامیه است. چیزی که هست، محدود کردن باطن قرآن به این پیشوایان، و از طرف دیگر منحصر دانستن ادله اثبات امامت در باطن قرآن، همواره از سوی عالمان امامی رد شده و با توجه دادن به روایات، از افراط و تفریط بر حذر داشته اند. از جمله روایات استواری که در زمینه این ارتباط، در منابع روایی قابل دست یابی است می توان به موارد زیر توجه کرد:

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ سؤالی راجع به آیه «وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (یونس: ۱۰۱) فرمود: «الآيَاتُ هُمُ الْأَائِمَّةُ وَالنُّذُرُ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ.» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۰۷) همچنین از حضرت رضا (علیه السلام) درباره مفهوم آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳) پرسش شد و ایشان خود (اهل بیت (علیهم السلام)) را اهل ذکر معرفی کردند. (همان، ج ۱، ص ۲۱۱)

علاوه بر مفاد آیات، برخی مفاهیم و مفردات قرآنی نیز در روایات با امامان (علیهم السلام) ارتباط یافته اند، مانند تعبیر امام علی (علیه السلام) از مفهوم نعمت در آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا...» (ابراهیم: ۲۸) (همان، ج ۱، ص ۲۱۷) و روایت امام باقر (علیه السلام) درباره طریقه در آیه «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (جن: ۱۶). (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۲۰)

۳-۳-۷. دانش های قابل مراجعه

مرآة الانوار و مشکاة الاسرار می توانست مرجع کدام دانش باشد؟! به نظر می رسد این پرسش پاسخی ندارد، زیرا برای فقیهان در صدور فتوا و جواب استفتاء، ظاهر قرآن حجیت دارد، لذا این کتاب از جهت فقهی در حدی یک مرجع روایی مناسب نیست. همچنین با وجود دربرداشتن مباحث مرتبط با علم کلام، از استدلالاتی به شیوه رایج این

عاملی اصفهانی و تعامل با روایات باطنی با رویکرد به... □ ۳۳

علم برخوردار نیست و اغلب به ذکر روایات اکتفا کرده است، و سیره و آثار متکلمان به گونه دیگری است. به لحاظ تاریخی و اجتماعی نیز سخن قابل توجهی ندارد. تنها مطلبی که شاید صورت کتابی مرجعی به آن ببخشد، معجم الفبایی واژگان قرآن است و بدیهی است ۱۲۰۰ کلمه تعداد کمی نیست؛ اما با در نظر گرفتن مجدد غلبه بعد باطنی و تأویلی در این کتاب، درصد احتمال مراجعه برای لغات موجود در آن نیز از رقم بسیار کمی برخوردار می‌شود؛ از این رو، مورد استفاده خاصی برای هیچ یک از گروه‌های مذکور از کتاب *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* نمی‌توان یافت.

۷-۳-۴. تأخر زمانی از منابع روایی

مؤلف به منابع روایی و تفاسیر متقدم ارجاع و استناد داده؛ منابعی که اغلب به طور کامل در دسترس است و مکرر به چاپ رسیده است و نویسندگان زیادی نسبت به تحقیق، تصحیح، تحشیه، انتخاب، و نقد متنی-سندی آن آثار اقدام کرده‌اند. مهم‌تر آنکه این کتب هرچه به عصر معصومان نزدیک‌تر باشند، ارزش افزون‌تری می‌یابند، لذا با وجود این منابع، نیازی به کتاب متأخر و به اصطلاح دست دومی چون *مرآة الانوار* و *مشکاة الاسرار* نیست.

در مجموع به اعتقاد برخی نویسندگان، «نه در درون مقدمات این کتاب، دلیلی بر مرجع بودن آن وجود دارد و نه در خارج نشانه‌ای از رجوع شیعه به این کتاب به عنوان مرجع تفسیری دیده می‌شود، نه در کتاب‌های تفسیر به آن مقدمات و مطالب آن استناد شده و نه در محافل و دروس تفسیر، ذکر این کتاب و استناد به مطالب آن شایع و رایج است، و حتی چه بسا چاپ نشدن این تفسیر نشانه آن باشد که این تفسیر و شیوه تفسیری آن مورد اعتنای شیعه نبوده است.» (بابایی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۱-۱۰۲)

نتیجه‌گیری

از جمع‌بندی یافته‌های این پژوهش می‌توان به نکات زیر دست یافت:

۱. بسیاری از مفسران امامیه با استفاده از روایات، اشاره‌ای به بطن آیه (در کنار تفسیر ظاهری) داشته‌اند، اما کتابی که به طور خاص، حاوی تمام روایات باطنی قرآن باشد، کمتر یافت می‌شود.

۲. برخی صاحب‌نظران غیر شیعه، کتاب *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* را تفسیر باطنی شیعیان و دلیلی بر انتساب باطنی‌گری محض به شیعه معرفی کرده‌اند، در حالی که اثر به دست آمده، صرفاً مشتمل بر روایاتی در حوزه باطن پاره‌ای از آیات است و هرگز معرفت تفسیر کاملی از قرآن بر پایه رویکرد باطنی نیست.

۳. از شواهد و گزارش‌ها درباره *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* می‌توان نتیجه گرفت که اصل آن تفسیر بوده، اما کتاب موجود تفسیر نیست، بلکه مقدمه برای تفسیری است که مؤلف قصد نگارش آن را داشته است، و ارتباطی نیز با تألیف تفسیر البرهان بحرانی ندارد.

۴. بر اساس دلایلی که در مقاله گفته شد، همچون نقصان کتاب، جامع و مانع نبودن، و غلبه بعد باطنی، کتاب مذکور نمی‌تواند مرجع مهم شیعیان در زمینه تفسیر یا غیر آن باشد.

۵. کتاب *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* را باید در مجموعه کتب تفسیر و علوم قرآنی امامیه بررسی کرد، در غیر این صورت، نتیجه بدیهی نگاه استقلال‌بدان، اعتقاد پیدا کردن به باطنی‌گری محض توسط امامیه خواهد بود.

۶. بر اساس بیان مؤلف و مقدمه موجود، می‌توان روش عاملی را «روایی» ارزیابی کرد، اما با توجه به مواردی که به اجتهاد و تعمیم تأویلات موجود در روایات برای آیات بدون نصوص تأویلی پرداخته است، باید روش او را ترکیبی از روایی و اجتهادی به شمار آوریم.

۷. روایات کتاب مذکور غالباً غیر مسند و به صورت مرسل یا منقطع الاسناد ذکر شده است که در نتیجه از اعتبار کافی برخوردار نیست و مصداق حدیث ضعیف است. در موارد اندکی نیز به صورت مسند نقل شده است و درصد کمی از آن می‌تواند مصداق حدیث صحیح تلقی شود. در ارزیابی متنی روایات، مواردی دیده می‌شود که با مبانی اعتقادی امامیه در تنافی است.



پی‌نوشت‌ها:

۱. منظور از آنچه در این نوشتار به روایات باطنی یاد می‌شود، روایات مربوط به ویژگی دوبعدی قرآن مجید از جنبه ظاهر و باطن داشتن، و روایات کاشف از بطن آیات قرآنی است که از معصومان علیهم‌السلام صادر شده است.
۲. برای اطلاع از برخی مشایخ وی رک: تهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۲۶ و ۲۴۹/صدر، ۱۴۰۶ق، ص ۴۴۲ و ۴۴۳/قمی، ۱۳۵۷ق، ج ۱، ص ۵۱ و در مورد شاگردان او، رک: تهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۰، ۱۳۵، ۱۳۷ و ۲۵۶؛ ج ۱۱، ص ۱۳/قمی، ۱۳۵۷ق، ج ۱، ص ۵۲.

منابع

۱. ایازی، سید محمدعلی؛ شناخت‌نامه تفاسیر؛ رشت: کتاب مبین، ۱۳۷۸ش.
۲. بابایی، علی‌اکبر؛ «تفسیر مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار»؛ معرفت، ش ۸۳.
۳. _____؛ مکاتب تفسیری؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و تهران: سمت، ۱۳۸۶ش.
۴. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسه البعثة، ج ۱، قم، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۵. حسینی، احمد؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی مرعشی نجفی؛ زیر نظر محمود مرعشی، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، بی‌تا.
۶. ذهبی، محمدحسین؛ التفسیر والمفسرون؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۶ق/۱۹۷۶م.
۷. زرقانی، محمد عبدالعظیم؛ مناهل العرفان فی علوم القرآن؛ تحقیق فواز احمد زمرلی، ج ۱، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.
۸. شیخ آقا بزرگ تهرانی، محمدحسین؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة؛ بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۳ق.
۹. صدرالدین کاظمی، سیدحسن؛ تکملة امل الامل؛ تحقیق احمد حسینی، به اهتمام محمود مرعشی، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
۱۰. عاملی اصفهانی، ابوالحسن؛ مقدمه تفسیر البرهان المسماة بمرآة الأنوار و مشکاة الأسرار؛ بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
۱۱. قمی، عباس؛ الکنی و الالقاب؛ قم: بیدار، ۱۳۵۷ق.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۱۳. مدرس تبریزی، میرزا محمدعلی؛ ریحانة الادب؛ تهران: خیام، ۱۳۶۹ش.

۳۶ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال چهارم، شماره هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

۱۴. معرفت، محمد هادی؛ التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب؛ مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۴۱۸ق.

۱۵. _____؛ مصونیت قرآن از تحریف؛ ترجمه محمد شهرابی، چ ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۹ش.

۱۶. نجاشی، احمد بن علی؛ رجال النجاشی؛ قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۷ق.

۱۷. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام؛ تحقیق محمود قوچانی، تهران: کتابفروشی اسلامی، بی تا.

۱۸. نوری، میرزا حسین؛ مستدرک الوسائل؛ قم: اسماعیلیان، بی تا.